



فرزانه عوامی «یگانه»

با دهانی باز
به آسمان التماس میکنند
وقتی
گرچه ها از دعایشان بزرگتر میشوند
وقتی
تو دستم را رها میکنی

احساس مرا
پرند میفهمد
وقتی
ساقه ی درخت
میشکند
وسینه سرخ های کوچک



آمنه محبی

اول به هزار وعده خوشحالم کرد
بعدا به جفا بی پر و بی بالم کرد
ای کاش که دل نمی سپردم بر او
مغرور شدم به عشق و اغفالم کرد

با وعده ی پوچ می شدم هی نابود
قی کرد جوانمردی و شرمی نمود
با نقشه رسید و کار من یکسره شد
ناپخته بدم دل به دلش دادم زود

بختم همه نحس بود و تقویم گذشت
در آتش خشم عقده ی تیم گذشت
دل گیر به وصله ها ولی عیبی نیست
خوش بخت کسی زقوم پر بیم گذشت



پروین جاویدنیا

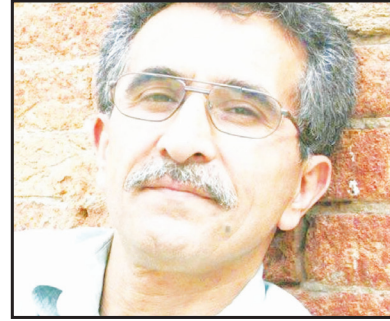
دوست دارم که به چشمان تو هی زُل بزنم
تا مگر بین دلت با دل خود پل بزنم
دوست دارم که سرِ درس تو حاضر بشوم
قصه دارم که خودم را به تجاهل بزنم!

بین موهای من و باد سر و سرّی هست
گره روسری ام را نکند شل بزنم!

حافظ از سابقه ی عشق فقط می نالد
وقت آن است به چشم تو تغال بزنم

طالبان دل تو مانده به ایران برسد
قبل آن کاش سری باز به کابل بزنم

بیت پایانی من را تو فقط معنا کن
تا که از عشق گریزی به تغزل بزنم



زنده یاد عباس معروفی
برگردان
مریم حیدری (ریحان)

تو می دانی
که از مرگ نمی ترسم
فقط حیفاست
هزار سال بخوابم
و خواب تو را نبینم

أنت تعرف
أنا لا أخاف من الموت
فقط إنه أمر مؤسف
أنا ألف سنة
ولا أحلم بك



زنده یاد حسین سرفراز

با تو بودن هم عذابی بود
بی تو بودن هم عذابی بود
با تو بودن :

ای که در چشم تو دیدم ،
آسمان آبی فردای روشن
با تو بودن ،

آبشار گیسوانت را
شعر شفاف نگاهت را
مخمل سرخ لبانت را
خوب دیدن ، سیر دیدن
با تو بودن هم عذابی بود
بی تو بودن :

ای شبم ، تاریکیم
ای دروغ نازنین هستیم
بی تو بودن ،
چون غروب خسته پاییز
سوت بودن ، کور بودن
با همه بیگانه بودن
آشنای درد بودن

بی تو بودن هم عذابی بود
با تو بودن ، بی تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
سرگذشت روزهای رفته ام
قصه ما هم عذابی بود
با تو بودن هم عذابی بود
بی تو بودن هم عذابی بود

بی تو بودن ، بی تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن
بی تو بودن ، با تو بودن



سپیدا شعبانی

تشبیه تو

نه آرایه ها

نه استعاره ها

هیچ شاعری، در هیچ شعری، با هیچ واژه ای

به دوش نخواهد کشید

بار تشبیه ات را!

توش تو شبیه آن اعجازی

که در ایهامی از معجزه است

تشبیه تو

معجزه ای ست خارق العاده

بی اغراق می نویسم:

درست به خودت رفته ای

فقط شبیه خودت می مانی!



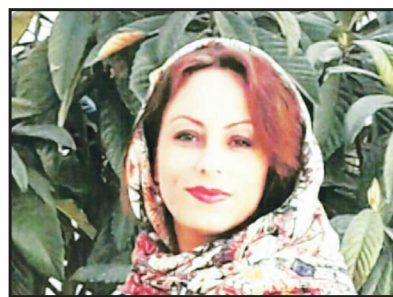
عشرت بنی هاشمی

در خلوت بی ترانه ام باران است
یک درد فروخورده ی سرگردان است
بغضی که سکوت را به دنیا آورد
در حنجره ام چه بی سرو سامان است

سهم من و تودر این جهان دلتنگیست
ای دل اومه ی نگاه ها هم سنگی ست
دنیای عجیبی ست بیا بگریزم
در جیب زمانه نقشه های جنگی ست

ای عشق نمی شود دمی گوش کنی
باما بنشیننی و می ای نوش کنی
عشاق جدیدی به جهان هدیه کنی
مجنون قدیم را فراموش کنی

امروز که آمدی فلانی هستی
بر بستر زندگی، نشانی هستی
ای غنچه ی نورسیده، آدم کوچولو
آهنگ قشنگ زندگانی هستی



بهار درفشی

عاشق نقاشی ام، گل روی دفتر می کشم
در کنار آن دو کاج و یک صنوبر می کشم
«من اگر روزی شود نقاش این دنیا شوم»
با مدادم این جهان را جور دیگر می کشم

آسمان را پاک و آبی خالی از گرد و غبار
بر زمین هم فرشی از گل های نوبر می کشم

کودکان را غرق شادی لابه لای بوته ها
مادران را شادمان، با حال بهتر می کشم

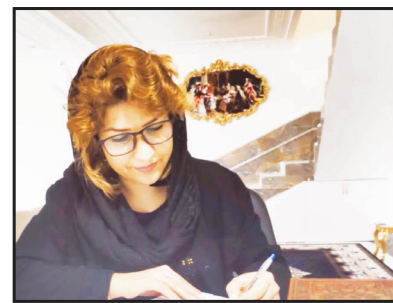
در میان کیسه ی هر مرد تنها و فقیر
جای حسرت، سکه ای از در و گوهر می کشم

با قلم مو می زنم رنگی به بال شاپرک
کاکلی زیبا برای هر کبوتر می کشم

می زنم سرمه به چشم دختر تازه عروس
بر تنش پیراهنی از نقره و زر می کشم

می کشم دنیای زیبایی پر از صلح و سرور
شاخه های گل به جای تیغ و خنجر می کشم

با قلم رویای شیرینم چه زیبا می شود
هر چه می خواهد دلم بر روی دفتر می کشم



ماه پری یوسفی

دلم خواهان عشق تو ، تمنا میکنم برگرد
دلم مانده به دنبالت ، تقاضا میکنم برگرد

چه باشد در نگاه تو ، که مرده را کندزنده
بمیرم هم به عشق تو کفن وا میکنم برگرد

تو مه بودی به شبهایم، ولیکن تاروخاموشم
نمیدانی که عشقت را چه معنا میکنم برگرد

من و چشمم سر راحت ، به امیددی که باز آبی
شدم رسوا ولیکن من ، مبرا میکنم برگرد

نگه کن دوری ات جانا، چه کرده با من مجنون
برای دیدنت باری ، دعاها میکنم برگرد

برای وصل کوتاهی تورا دیدن سحرگاهان
به عشق لحظه ای باتو سحر پا میکنم برگرد

تو رفتی ونبود تو ، خزان افکنده برجانم
درون خواب تورا هرشب ، تماشا میکنم برگرد

نمی گویم توهم چون من ، که دائم یاد من باشی
تو چون آبی سرای غم ، شکوفا میکنم برگرد

توداری سهمی از ماندن ، دلم بردی زسودایی
شوم راهی تورا جویم ، تقلا میکنم برگرد

برای لحظه ای باتو ، درون خلوت خویشم
برای بودن هرشب ، خداپا میکنم برگرد

درون مسجد و کعبه ، گرم باشم تورا بینم
نخوانم من نماز جمع ، فرادا میکنم برگرد

برای لحظه ای باتو نه تنها دل دو چشمانم
سر و جان و تمام عضو ، اهدا می کنم برگرد

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات گمانی